

بدنبال اهدای جایزه صلح نوبل به خانم شیرین عبادی حقوقدان و فعال حقوق بشر در ایران، رادیوایران گفتگویی با سردبیر راه توده پیرامون انگیزه های اهدای این جایزه به ایشان و بازتاب آن در حاکمیت ایران انجام داد، که همان زمان پخش شد. ادامه این گفتگو که در آن مسائل پس از بازگشت خانم عبادی به کشور و سپس شرکت وی در مراسم دریافت جایزه صلح نوبل مطرح شد، با فاصله چند هفته بعد انجام شد و به همین دلیل پاره ای رویدادهای مربوط به انتخابات مجلس هفتم نیز در آن عنوان گردید. این دو مصاحبه را که یکجا پیاده و با توجه به مسائل روز در ایران تنظیم کرده ایم که در زیر می خوانید:

## خطرناکترین جناح

### با کفن امریکائی، شعار ضد امریکائی می دهد!

**منش و روش خانم عبادی نشان داد که ایشان ماهی اقیانوس موج داخل کشور است و در آن می خواهد شنا کند، نه در مهاجرت و رویاهای خارج از کشور!**

آنها که خواب حکومت سپاهی و کودتای پارلمانی را در سر می پروراند، عملاً زمینه تبدیل ایران به افغانستان و در بهترین حالت "پاکستان" را فراهم می آورند. ظاهراً رهبر جمهوری اسلامی با فرستادن فرماندهان مطیع خودش به مجلس چنین نقشه‌ای را دارد. حکومتی مقتدر از نوع طالبان و یا "پول پت" در کامبوج. حضور فلان فرمانده سپاه در مجلس مسئله ساز نیست، مسئله ساز وقتی است که شقی ترین و مسئله دارترین فرماندهان را که دستشان به انواع جنایات و توطئه‌ها آلوده است می خواهند به مجلس بفرستند.

نیستم که شنوندگان شما تصور کرده‌اند. دیگرانی هم حتما هستند که خوب عنوان انتخاب می کنند، خوب می بینند حوادث ایران را و خوب هم می نویسند. از جمله در همین سایت پیک نت که اشاره کردید من مطالب و عناوین بسیار جالبی را گاه دیده‌ام، که بسیار حرفه‌ای انتخاب شده است.

خب؛ پس از این توضیح برویم بر سر اصل موضوعی که شما طرح کردید. یعنی خانم عبادی، جایزه صلح نوبل، مسئله حقوق بشر در ایران، نقش خانم عبادی از این پس در ایران و جهان و برخوردهائی که با ایشان و جایزه‌ای که به ایشان تعلق گرفته می شود.

ابتدا و از همان لحظه ای که اعلام شد خانم عبادی برنده جایزه صلح نوبل شده، تا این لحظه که من با شما صحبت می کنم، دو نوع برخورد و دو نوع بینش نسبت به این جایزه و نسبت به دریافت‌کننده ایرانی آن شده و می شود. هم در داخل و هم در خارج.

اما، پیش از پرداختن به این دو نوع نگرش و برخورد، من می‌خواهم خدمت شما و شنوندگان شما یک نکته مهمی را یادآوری کنم و آن اینکه این رویداد، یعنی اهدای جایزه صلح نوبل به خانم عبادی و استقبالی که از ایشان هنگام ورود به ایران شد و دعوت‌هائی که از ایشان برای شرکت در مراسم متعدد می شود، پیش از هر چیز این را به ما و بویژه به آنها که معتقد هستند و یا بودند جنبش مردم فروکش کرده و از نفس افتاده نشان داد و آن، استقبالی است که از خانم عبادی در ایران شده و ادامه دارد. ابتدا استقبال در فرودگاه مهرآباد که بدون هیچ نوع هماهنگی و حتی با کارشکنی تلویزیون و جلوگیری از انتشار خبر بازگشت ایشان به کشور صورت گرفت. یعنی مردم و بویژه جوانان بطور خودجوش رفتند به فرودگاه مهرآباد به استقبال ایشان. شمار این جمعیت را هم بین ۳۰ تا یکصد هزار نفر همان موقع تخمین زدند. این رویداد باید به ما نشان

**خدابخشیان** - حقوق بشر برای جمهوری اسلامی حساس‌تر از میب هسته‌ای شده، قطعنامه سازمان ملل در باره نقض این حقوق در ایران را خیلی‌ها ادامه اهدای جایزه صلح نوبل به خانم شیرین عبادی می‌دانند. واکنش‌ها نسبت به خانم عبادی هم که فعلاً در حد حمله و ضرب و شتم او خودش را دارد نشان می‌دهد بخشی از پرونده نقض حقوق بشر در ایران است. من یادم هست، روزی که خانم عبادی از پاریس به طرف تهران پرواز کرد در سایت "پیک نت" یک عنوانی بود با این مضمون "پرواز حقوق بشر به ایران". ما در اینجا این برداشت را داشتیم که این تیتیر باید از آن شما باشد. واقعا خانم عبادی پرواز حقوق بشر به ایران کرد؟ رفت که جلوی نقض حقوق بشر را در ایران بگیرد؟ ما متأسفانه در دوران اهدای جایزه صلح به خانم عبادی به دلیل درگیر بودن رادیو با فراخوان جمع آوری پول نتوانستیم به سراغ شما بیایم. اما فکر نمی‌کنم برای شنیدن نظرات شما که اغلب متفاوت با نظراتی است که می‌شنویم هنوز دیر شده باشد.

**راه توده** - با تشکر از شما و حوصله شنوندگان شما. قبل از شروع صحبت، چون اشاره کردید که شما و برخی شنوندگانتان درباره آن عنوان در سایت پیک نت چنان برداشتی را کرده‌اید که گفتید، لازم می‌دانم این توضیح را بدهم. من هم مثل شما و دیگرانی که به مسائل ایران علاقمند هستند در طول روز به اینترنت مراجعه می‌کنم و سایت‌های مختلفی را می‌خوانم و مقایسه هم می‌کنم. اتفاقاً یکی از سایت‌هایی که می‌خوانم و به آن علاقمند هم هستم همین سایت "پیک نت" است، که شاید نخستین روزنامه اینترنتی در خارج از کشور باشد. این عنوان را من هم در آن سایت خواندم و همانطور که شما گفتید جالب و با مضمونی هم بود، اما قرار نیست هر عنوان خوب و یا هر تحلیل و ارزیابی خوب و خواندنی که هر جا پیدا کردیم آن را به حساب من بگذارند و یا بگذارید. بنده آنقدرها هم هنرمند

شده که این دیگر بهترین حالت است، زیرا مردم فوراً فهمیدند مخالفان صلح نوبل همان عاملین و آمرین قتل‌های زنجیره‌ای اند. اینها علیه صلح نوبل خانم عبادی خیلی دست و پا زدند، اما خنده دارترین این تلاش‌ها و مخالفت‌ها، آن استقبالی بود که از سعید و سهیل در فرودگاه مهرآباد کردند.

### سعید و سهیل لایق نوبل!

شما و شنوندگانتان حتماً بخاطر دارید که پس از اشغال بغداد و نجف توسط آمریکا و در ماجرای ترور فرزند آیت‌الله خویی در نجف، چند خبرنگار و تصویربردار سیمای جمهوری اسلامی ایران هم دستگیر شدند. اینها باتهام جاسوسی و عملیات تروریستی بازداشت شدند، اما از آنجا که زیرپوشش فیلمبردار تلویزیون به عراق رفته بودند، همین طیف حسین شریعتمداری و علی لاریجانی و سیمای جمهوری اسلامی شروع کردند به این ادعا که خبرنگاران سیمای جمهوری اسلامی در عراق دستگیر شده‌اند. بعد هم در نماز جمعه تهران آیت‌الله جنتی برای آنها سنگ تمام گذاشت. آنقدر این تبلیغات را ادامه دادند تا بالاخره فرماندار امریکائی عراق اعلام کرد اینها خبرنگار و فیلمبردار نبودند و باتهام جاسوسی دستگیر شده‌اند و پرونده آنها هم تحویل انگلستان شده است. از این مرحله به بعد تهران سکوت کرد، چون ظاهراً آنها اعتراضاتی هم کرده بودند و مجموعه این اطلاعات از طرف امریکا که با ایران مناسبات ندارد در اختیار انگلستان که مناسبات همه جانبه با ایران دارد قرار گرفته بود و آنها هم به تهران اطلاع داده بودند. از این به بعد چانه زنی و معاملات پشت پرده شروع شد، تا اینکه بالاخره در یک پرتکل **مبادله، در برابر تحویل چند تن از دانه درشت‌های القاعده به امریکا**، هادی سلیمان‌پور سفیر ایران در آرژانتین که در لندن به اتهام انفجار مرکز همیاری یهودیان بازداشت شده بود و دو باصطلاح فیلمبردار سیمای جمهوری اسلامی آزاد شدند و به تهران برگردانده شدند. این ماجرا چند هفته پس از اعلام اهدای جایزه صلح نوبل به خانم عبادی مربوط می‌شود. در روز بازگشت این دو باصطلاح مستند ساز تلویزیونی، لباس شخصی‌ها، گروه‌های فشار و بسیجی‌هایی که فرماندهانشان بعنوان مستند ساز در عراق بازداشت شده و حالا به ایران برگردانده شده بودند به تقلید از مردمی که به استقبال خانم عبادی رفته بودند، بطرف فرودگاه مهرآباد راه افتادند. از همه جالب تر شعاری بود که اینها می‌دادند و سیمای جمهوری اسلامی که تا حالا با اصل جایزه صلح نوبل مخالفت کرده بود و در ماجرای استقبال از خانم عبادی فیلمبرداری (غیر از فیلمبرداران امنیتی برای آرشیو سازمان امنیت موازی) به فرودگاه نفرستاده بودند، حالا بیشترین پوشش خبری و تصویری را به این استقبال دادند. این دو نام یکی شان "سهیل" است ظاهراً و نام دیگری "سعید" و آن هم ظاهراً! دارو دسته‌های گروه فشار با شعار "**سعید و سهیل- لایق صلح نوبل**" رفتند فرودگاه مهرآباد. بعد هم رهبر جمهوری اسلامی که کمتر از بارگاه خودش خارج می‌شود، به استقبال این دو که بلافاصله از فرودگاه به بیت رهبری برده شده بودند رفت و آنها را بوسید. حالا اینها چه دسته‌گلی به سرملت و مردم زده بودند و دارای چه وزن و اعتباری بودند که رهبر در حیاط بیت بوسه بارانشان کرد، شما خودتان حدس بزنید.

داده باشد که مردم ایران منتظر فرصت برای نشان دادن عزمشان برای تغییرات و استقبال از آن چیزی هستند که می‌خواهند. این رویداد همچنین به ما نشان داد که مردم از دعوت‌های هیجانی و آشوب طلبانه که هزینه‌های سنگینی هم می‌تواند برایشان داشته باشد استقبال نمی‌کنند، اما آنجا که بصورت مسالمت‌آمیز و در حد حمایت از یک اندیشه و یک شخصیت بعنوان نماینده آن اندیشه است، حاضرند به حرکت دربیایند که دیدیم به حرکت در آمدند. درحالیکه، در گذشته دیدیم که همین مردم به انواع فراخوان‌ها از رادیوهای خارج کشور برای به خیابان آمدن مردم پاسخ ندادند. ما میدواریم درس‌های لازم از هر رویدادی گرفته شود. به این ترتیب، ما باز هم بر همان نظر همیشگی خودمان تاکید می‌کنیم که تا وقتی مردم به خواست‌های اقتصادی و سیاسی خود در ایران نرسند، جنبشی که برای دست‌یابی به این خواست‌ها شروع شده خاتمه نمی‌یابد، مگر با به خون کشیدن گسترده آن، که تازه ما معتقدیم در آن صورت نیز به بهانه پاسخگوئی به این خواست‌ها و وعده تحقق مستبدانه آنها کسانی دست‌چین سرکوب خونینی خواهند زد و این خود تازه در خودش تضادهای جدیدی را همراه دارد. یعنی تحقق خواست‌های اقتصادی مردم که از سوی چنان حکومتی ناممکن است. یعنی باز هم مسئله بحران عمومی در جامعه ایران و جنبش گسترده مردم ایران برای دگرگونی مطرح باقی می‌ماند. بنابراین، ما تا وقتی تضاد مردم با حاکمیت وجود دارد و این تضاد در هر فرصت و مقطعی خود را نشان می‌دهد، با مدعیان پایان جنبش، شکست جنبش، بن‌بست جنبش و از این نوع تعبیرها نخواهیم شد. قبل از آنکه مسئله خانم عبادی مطرح باشد، این مسئله اساسی مطرح است، یعنی وجود جنبش و جستجوی فرصت برای نشان دادن آن. حالا، تحسن شد با تحسن، انتخابات شد با انتخابات، تظاهرات شد با تظاهرات، رفتار دوم شد با رفتار دوم... بهر حال مردم دنبال فرصت‌های ممکن، با در نظر گرفتن شرایط هستند. این جامعه تحول می‌خواهد. حتی مخالفان تحول هم وقتی همچنان بر تحرک‌ها و تکاپوهای خودشان می‌افزایند، عملاً یعنی جنبشی هست که آنها در مقابلش مقاومت می‌کنند.

حالا برویم بر سر آن دو نوع برخوردی که با اهدای جایزه صلح نوبل نسبت به خانم عبادی شده و قطعاً در آینده هم به اشکال مختلف ادامه خواهد یافت.

یک نگاه، همان نگاهی است که از ابتدای اعلام اهدای جایزه صلح نوبل به خانم عبادی در میان مخالفان اصلاحات در داخل کشور بوجود آمد؛ یعنی همان‌ها که از هر رویدادی که بوی بسته شدن دفتر آنها در حاکمیت بیاید وحشت زده می‌شوند و بقول معروف از هر طناب سفید و سیاهی می‌ترسند. اینها شروع کردند به اینکه اهدای جایزه به خانم عبادی یک توطئه است و این توطئه هم زیر سر امریکا و اروپاست. این نگاه همچنان ادامه دارد و حالا از سطح مقالات حسین شریعتمداری در کیهان علیه جایزه صلح نوبل، تبدیل شده است به حملات گروه‌های فشار و گروه‌های ضربت سپاه پاسداران به ایشان در دانشگاه الزهراء، و البته زیر چادر مشکی اینبار!

این البته تبلیغات ارزانی است که مردم به آن اهمیتی هم نمی‌دهند، مخصوصاً حالا که با تعرض به ایشان هم همراه

می گویند خود مردم می دانند. خب، تکلیف و نقش شما در این وسط چیست؟ آگاهی را هم که به مردم همان ها داده اند که در همین جمهوری اسلامی از جانشان مایه گذاشته اند و کار کرده اند، آنچنان که مردم را به همان مرزهای ادعائی شما رسانده اند.

باز هم برگردیم بر سر موضوع خانم عبادی، زیرا این مسائل خودش یک داستان جداگانه و پردرد است.

می خواستم بگویم انتظاراتی که از خانم عبادی وجود دارد، انتظارات تخیلی و رویائی است که در باره خاتمی هم داشت و به آن دامن زدند. خانم عبادی نقش معینی می تواند ایفاء کند که دارد می کند، همچنان که آقای خاتمی می توانست نقش معینی ایفاء کند که کرد و می کند. آقای زرافشان می توانست نقشی ایفاء بکند که دارد می کند و دیگران و دیگران. به این ترتیب و از نظر ما، مجموعه ماشین اصلاحات باید حرکت کند و خانم عبادی هم حتما یکی از سرنشینان این ماشین است؛ اما حتما و قطعاً ایشان یگانه راننده این ماشین نیست، زیرا ما نمی دانیم فردا چه خواهد شد، بعد از خانم عبادی چه تحولاتی شکل خواهد گرفت، از کنار خانم عبادی یا کنار جایزه صلح نوبل چه امکاناتی فراهم خواهد شد. جامعه در حال تحول است و کسانی می توانند نقش های معینی در ادامه حرکت ماشین اصلاحات برعهده بگیرند. این ماشین هم راه طولانی را درپیش دارد، که امیدواریم مجبور نشود از دشت مین گذاری شده عبور کند. فعلاً خانم عبادی را در چارچوب همین نقشی که برعهده دارد ببینیم، همین نقشی که می گوید می خواهد وکیل پرونده زهرا کاظمی شود و یا از دکتر ابراهیم یزدی در دادگاه آینده اش دفاع کند.

حالا ببینیم خود ایشان چه نقشی دارد و چه می گوید. محض اینکه ایشان رسید به ایران انواع انتظارات از ایشان بود. از اینکه برود یکباره انقلاب سوسیالیستی بکند، از اینکه هنگام ورود به فرودگاه مهرآباد جلوی دهانش را با پارچه ببندد که نشان بدهد در ایران آزادی بیان نیست و یا اینکه یکباره برود حرف های امریکا در منطقه را بزند. ایشان اینطور عمل نکرد. ایشان بازگشت به تهران و قطعاً پس از مراسم دریافت جایزه نیز وقتی به ایران برگردد از همان اصلاحاتی دفاع کرده و دفاع خواهد کرد که محمد خاتمی در سال ۷۶ گفته بود و در این شش سال شاهدیم که از دهان کسانی در درون حاکمیت و یا حتی بیرون از حاکمیت بیرون می آید. همان حرف هائی که در جریان مراسم سالگرد زنده یاد صفرقهرمانی و در خانه او از دهان آقای عموی بعنوان قدیمی ترین زندانی سیاسی ایران تحت عنون ضرورت دمکراسی، آزادی ها، همکاری و همیاری ملی برای رسیدن به اهداف اصلاحات، ضرورت حرکت گام به گام، اما یکپارچه و متحد بیرون آمد و در مراسم سالگرد قتل فروهرها و یا دو عضو شهید راه احیای کانون نویسندگان ایران زنده یادان پیونده و مختاری از دهان سخنرانان عضو کانون نویسندگان بیرون آمد. همه اینها سازهای یک ارکستراند و ما باید این را خوب بخاطر بسپاریم. خانم عبادی هم همین ها را در ایران می گوید و آن تندروی که از ایشان انتظار داشتند را مرتکب نشد و چنین شخصیتی هم نیست. موضع گیری های او در داخل کشور نشان داد که ایشان ماهی است در آن دریا و در آنجا می خواهد شنا کند و در نتیجه در

خلاصه این سعید و سهیل نوبلی را هم خواستند مقابل خانم عبادی علم کنند.

بهرحال، می خواستم بگویم در داخل چه جریانی با صلح نوبل و اساساً با حقوق بشر و خانم عبادی مسئله دارد و می ترسد خانم عبادی تبدیل به یک پرچم بشود. این که ایشان چنین خواهد شد یا نخواهد نشد بحث ما نیست، زیرا در جامعه ایران باید در انتظار تحولات بسیاری بود. آنچه که مربوط به خانم عبادی می شود، آنست که ایشان دارای سابقه مشخصی در امر وکالت و حقوق بشر در ایران است و شناختی هم که از ایشان تا این لحظه وجود دارد اینست که انسانی است اصولی که نوسان سیاسی ندارد و روی یک خط مشخصی از واقع بینی حرکت می کند.

**نگاه دوم**، یک نگاه چپ نمائی است که عمدتاً در خارج از کشور وجود دارد و دیدیم که در جریان شرکت خانم عبادی در نروژ برای گرفتن جایزه صلح نوبل هم خودش را نشان داد. همان جریانی که اوج شاهکارش برهم زدن کنفرانس برلین و تبعات آن است. یعنی همان ها که حداقل بخشی از این ماجرای کمونیست کارگری اند و زیر شعارهای چپ و مثلاً کمونیستی همان روش ها و سیاست هائی را در خارج از کشور دنبال می کنند که انصار حزب الله با شعارهای مذهبی در داخل کشور دنبال می کنند. من پیشتر هم در باره این ماجرا فکر می کنم در گفتگو هائی که با هم در ارتباط با کنفرانس برلین داشتیم اشاره کرده ام. از نظر ما یک سر این ماجرا آفرینی ها به سعید امامی و همین وزارت اطلاعات موازی بر می گردد. ما متأسفیم که ممکن است این سخنان و نظرات خوش آیند برخی ها در این سازمان های مهاجرت زده نباشد، اما اجازه بدهید آینده نشان بدهد ما چه گفتیم و حقیقت چگونه مانند ماه از زیر ابر بیرون آمد. شما این ماجرای توابع سازی در زندان اوین توسط همین حسین شریعتمداری و همکار و معاون اولش حسن شایانفر در کیهان را آسان نگیرید. آنها در دهه ۶۰ خیلی بهره چینی ها برای دهه ۷۰ در خارج از کشور کردند. چون بحث ما این ماجرا نیست، فکر می کنم به اصل موضوع اگر برگردیم بهتر باشد.

این نگاه چپ نما، مثل زمانی که خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شده بود و همه دگرگونی ها را از او می خواست و عملاً جناح راست و رهبر را که صاحب قدرت و اختیارات واقعی بودند زیر سایه قرار داد و مهاجرت برای مدتی به گمراهی کشید، این بار هم پروژکتور قرمزش را روی خانم عبادی روشن کرد. حالا دیگر خانم عبادی باید در باره قتل عام زندانیان سیاسی هم پاسخ می داد، درباره حقوق کارگران هم ایشان باید توضیح می داد، درباره بیکاری هم ایشان پاسخگو بود و حتی انقلاب سوسیالیستی را هم ایشان باید می کرد. این بازی لوس و تکراری همچنان هم ادامه دارد. اینها در عمل تقویت کننده آن تزهائی هم هستند که معتقد است "هیچ کاری در جامعه ایران نمی شود کرد، چون ولی فقیه هست". و اتفاقاً این هم یعنی تقویت انفعالی که اکنون بصورت فاجعه آمیز شاهدش هستیم. خلاصه مثل حمام عمومی آب روی دوش هم می ریزند و دوست یابی می کنند. یک گروهی هم وقتی می گوئیم حالا که نمی شود کار کرد تا ولی فقیه هست، چه باید کرد؟ می گویند باید سازمان داد. می گوئیم چطوری؟

استوار است. افرادی که در این سالها هر کدام در مقطعی نقش مهمی در آگاهی مردم بازی کردند و همه آنها در اذهان عمومی مردم باقی مانده اند. همه آنها با هم صاحب قدرت اند و اکنون خانم عبادی هم به آن ها اضافه شده است. اینها اساسی ترین وجوه تفاوت جامعه ما با جوامعی است که شما از آنها نام بردید. این که جبهه مشارکت، حاکمیت و از همه مهمتر، مردم ایران از خانم عبادی چگونه در امر پیشبرد اصلاحات و مقابله با جناح راست جمهوری اسلامی استفاده کنند، بر می گردد به همین شرایط ویژه ایران که با لهستان و اتحاد شوروی و یا فلان کشور آسیای دور فرق می کند. ما باید منتظر بمانیم و ببینیم خانم عبادی چگونه در این دریای موج شنا می کند، چگونه ارتباطش با مردم برقرار می شود، مردم ایران تا چه میزان ایشان و نظراتش را خواهند شناخت و خواهند پذیرفت و حوادث چه نقشی ایفاء می کند. تا اینجا می که ما اکنون با هم صحبت می کنیم، خانم عبادی از هیجاناتی که بصورت مقطعی می خواستند برایش بوجود آورند فاصله گرفته، بسیار دقیق و با شناخت کامل از حاکمیت و جناح بندی های آن، با بهره گیری از ۲۵ سال تکاندننده جامعه ایران حرکت کرده است، که تبلور این آگاهی و هوشیاری را شما در سخنرانی ایشان در مراسم اهدای جایزه صلح نوبل شاهد شدید.

شما دیدید در جریان فشاری که به ایشان می آوردند تا در برابر محمد خاتمی به دلیل حمایت مشروطی که از جایزه صلح نوبل و ایشان- زیر فشار قطعی و بدون تردید جناح راست- موضع منفی بگیرد و بارها خبرنگاران خارجی در همین ارتباط از او سؤال کردند، ایشان با شناخت اوضاع ایران و فشارهایی که بر خاتمی وارد می آید از اتخاذ چنین موضعی پرهیز کرد. یا، آن حضور در مجلس و حمایت قاطعی که از نقش تاریخی مجلس ششم کرده و اعلام داشت: «در تاریخ ایران از مشروطه تاکنون ایران چنین مجلس مردمی نداشته است و من دست نمایندگان این مجلس را می بوسم!» اینها حرف های احساساتی و مقطعی نیست و نان به نرخ روز خوردن هم نیست. دفاعی اینگونه ستایش آمیز از مجلسی که مخالفان اصلاحات از هر طرف چنگ به آن می اندازند، با توجه به وزن و اعتبار جهانی که خانم عبادی دارد حرف مهم و پیام مهمی برای ایران و جهان است. آن کشورها و قدرت هائی که هوشیارانه به اوضاع ایران نگاه می کنند معنی و پیام نهفته در این ستایش و ارزیابی خانم عبادی را می فهمند. اتفاقا بسیاری از مخالفان جنبش و دشمنان اصلاحات و آزادی در ایران هم این را متوجه می شوند، درد اینست که بسیاری از نیروهای مدعی چپ و رادیکالیسم خارج کشور این را متوجه نشده و نمی شوند. شما اگر تردید در باره این ارزیابی ما پیرامون نقش تجمع نیروها، نقش مجلس کنونی و نقش شخصیت های متعدد حاضر در صحنه تحولات مثبت ایران دارید، نگاهی بیاندازید به ارزیابی های منفی و مخربی که از همین مجلس در مهاجرت می شود و از رادیوها و تلویزیون های فارسی زبان هم تبلیغ می شود و به سهم خود با مخالفان تحولات در حاکمیت همسوئی کرده و در منفعل ساختن مردم هم نقش ایفاء کرده و می کنند.

چارچوب شرایط و موقعیتی که در داخل کشور هست حرکت می کند، نه چارچوبی که کنفرانس برلینی ها و اولترا چپ نماها می خواهند برایش تعیین کنند و قطعاً هم این راهگشا تر است و ما هم قاطعانه از آن حمایت می کنیم و موافق آن هستیم.

**خدا بخشیان** - معمولاً در خیلی از کشورها، جایزه صلح نوبل وقتی به کسی داده می شود، آن شخص تبدیل به رهبر آینده آن کشور می شود و یا نقش مهمی برای تغییرات در آن کشور بازی می کند. ما لخ و السا را در برابر خودمان داریم، پرفسور ساخاروف را داریم. شما چنین نقشی را برای خانم شیرین عبادی حدس می زنید؟ خیلی ها بیم دارند که مشارکتی ها ایشان را پرچم خودشان کنند.

**راه توده** - ببینید! اینکه در کشورهای دیگر، شخصیت هائی که شما از آنها بعنوان برندگان صلح نوبل یاد کردید در چه وضع و موقعیتی بودند و این شخصیت ها چه نقشی توانستند بازی کنند، مربوط به همان کشورها و همان موقعیت هاست. هر کشوری و هر ملتی شرایط ویژه خودش را دارد. مثلاً در کشوری مثل لهستان آقای لخ و السا توانست نقش مهمی ایفاء کند، حالا این نقش علیه منافع لهستان بود و فریب مردم بود و یا نبود کاری نداریم؛ و یا در اتحاد شوروی ساخاروف چه نقشی توانست برای یک دوره ایفاء کند و بعد هم پشیمان است و یا نیست، باز به این هم کاری نداریم. ما درباره کشور خودمان می خواهیم صحبت کنیم و تفاوت موقعیت آن را با کشورهای دیگر در اینجا تشریح کنیم.

واقعیت اینست که وقتی جایزه نوبل را به شخصیت های مورد اشاره شما در آن کشورها داده شد، اساساً جنبشی نظیر جنبشی که اکنون در کشور ما جریان دارد، در آن کشورها وجود نداشته است و به همین دلیل فردپرستی و پرچم شدن یک شخصیت می توانست و واقعا هم توانست در غیاب شخصیت های دیگر، احزاب متنوع و جامعه در حال جوشش نقش ایفا کند. اما، کشور ما در حال حاضر چنین وضعیتی را ندارد. همین امروز اگر فرصت پیدا شود، چهار کابینه بکلی جدید می تواند در ایران تشکیل شود. شخصیت های مختلفی در صحنه سیاسی ایران حضور دارند، مردم ما کاملاً سیاسی اند، در هر محفل و مجمعی مردم درباره سیاست و حاکمیت بی پروا صحبت می کنند، ما یک انقلاب و یک خیزش اصلاحی را در سبب تحولات جامعه خودمان داریم. خلاصه اینکه حرکت در جامعه ما وجود دارد، حرکت در دانشگاه وجود دارد، در مطبوعات وجود دارد، در مجلس وجود دارد، در دولت وجود دارد، در اتوبوس و تاکسی و در هر یک از مراسم سنتی و کهن ایران وجود دارد. یک چنین جامعه بیدار، آگاه و مهاجمی با جوامعی که شما اسم بردید تفاوت دارد. شاید در لهستان یک لخ و السا توانست پرچم شود، اما در جامعه ایران هر هفته و روز ممکن است یک چهره تازه و مردمی وارد میدان شود و به دیگران بیبوند و اتفاقاً استواری حرکت و پویائی جنبش ایران در همین است. یعنی که به یک آقای خاتمی، یا یک اکبرگنجی، یا یک عباس عبدی، یا یک عبدالله نوری و یا آیت الله منتظری و یا آیت الله طاهری و اسامی دیگری که من می توانم مانند ناصر زرافشان و دیگران و دیگران همینطور برای شما بشمارم متکی نیست، بلکه به همه آنها متکی و

**خدابخشیان** - عده ای معتقدند مجلس کنونی، مجلسی فرمایشی است و خیلی ها انتظار داشتند او انتخابات آینده راهم تحریم می‌کرد.

**راه توده** - در این رابطه هم باز دو گروه اینطور نظرها را مطرح می‌کنند. یک گروه اولترا چپ نما و یک گروه هم از بازماندگان نظام گذشته ایران. ابتدا خدمت شما و شنوندگانتان بگویم که این مجلس نتیجه توازن کنونی قوا و نیرو در جامعه ایران است، همانطور که مجلس آینده ناشی از توازن نیروهای اجتماعی در صحنه سیاسی کشور خواهد بود و به همین دلیل هم کنار کشیدن مردم از صحنه انتخابات و فشار نیآوردن به حاکمیت برای گشایش فضای انتخاباتی عملاً توازن را می‌تواند به نفع آن گروه مقابل سنگین تر کند. اولتراچپ نماها هم که بی‌نیاز از توصیف اند ماشاء الله. اگر یک روز و روزگاری قرار شد در باره حوادث سالهای اول جمهوری اسلامی صحبت کنیم، آنجا اخبار آن زمان را مروری خواهیم کرد تا مشخص شود همین چپ نمائی ها و ماجراجوئی ها چگونه به سود جناح راست و ارتجاع مذهبی تمام شد. همان ها که می‌خواستند جمهوری "آمل" درست کنند. همان چپ نمائی ها اکنون هم به سود جناح راست جمهوری اسلامی تمام می‌شود. بحث تحریم انتخابات هم، حداقل در شرایط کنونی مطرح نیست، مگر حوادث و رویدادهای جدی دیگری در ایران و جهان اتفاق بیفتد. من همینجا می‌خواهم بگویم مسائل منطقه، مسائل جهان، حضور و یا عدم حضور مردم در صحنه انتخابات و تضعیف و یا تقویت طرفداران اصلاحات در داخل حاکمیت همه اینها به نوعی تاثیر گذار روی نتیجه انتخابات آینده خواهد بود. همچنان که همین مسائل روی نتیجه انتخابات ششم تاثیر گذاشت. کسانی که از حالا برای جامعه متحول و پرحادثه ایران اعلام تحریم انتخابات می‌کنند و حتی **اعلامیه** هم می‌دهند، به نظر ما هنوز نتوانسته اند واقعیات جنبش ایران و بحران حاکمیت آن را درک کنند. جامعه ای که هفته آینده آن معلوم نیست چگونه خواهد بود، جامعه ای که تا یک هفته قبل از اعلام برنده جایزه صلح نوبل خیلی‌ها فکر می‌کردند پاپ و یا حتی آعاجری برنده آن خواهد بود و یکبار با برنده شدن خانم عبادی همه شوکه شدند؛ برای این جامعه اعلام تحریم انتخابات، آنهم برای چند ماه آینده مقداری ناشی از بی‌خبری است. ضمن آنکه تحریم انتخابات عموماً نیازمند یک رهبری واحد در یک شرایط مشخص بین‌المللی است که بتواند یک عظم ملی را بوجود آورد، نه آنکه عده زیادی خانه نشین شوند و عده ای هم بهر دلیل بروند رای بدهند و حکومت هم کار خودش را بکند. اگر یک روزی، حتی در باره همین انتخابات ما با چنین شرایطی روبرو شدیم، خب، می‌توان به تحریم بصورت جدی فکر کرد و حتی به آن پیوست و در آن چارچوب فعال هم شد، اما از حالا اعلام تحریم و تشویق خانه نشینی مردم و میدان را برای رقیب خالی گذاشتن کار عاقلانه ای نیست و آب ریختن به آسیاب طرف مقابل است. کسانی که از تحریم صحبت می‌کنند باید بخاطر داشته باشند که در ایران، مسئله مذهبی و تحریک احساسات مذهبی برای شکستن این نوع تحریم ها جدی است، مگر آنکه بخشی از روحانیون و نیروهای مذهبی خودشان پیشتاز تحریم شوند. اتفاقاً این از تفاوت‌های جامعه ایران با جوامع دیگر است، ویژگی که باید به آن توجه داشت. مسئله تقلید مذهبی،

وظیفه شرعی و این نوع مسائل در شهرهای کوچک و روستاها بویژه همچنان تعیین کننده است. ما باید کاری کنیم که جامعه فشار بیاورد انتخابات را باز کند نه آنکه برود در خانه.

ما واقعا دلمان می‌خواهد از این کسانی که امروز علیه این مجلس از مهاجرت تبلیغ می‌کنند و آن را فرمایشی اعلام می‌کنند سؤال کنیم و توصیه کنیم که ابتدا مروری به مجلس های دوران شاه بیاندازید، ماجرای انتخابات مجلس هفدهم را مرور کنند که مصدق با رفراندوم آن را توانست منحل کند. آن مجالس از این مجلس بهتر بود؟ و یا اصلاً قابل مقایسه است؟ بنظر ما حتی مجلس ششم با ۵ مجلس گذشته جمهوری اسلامی هم قابل مقایسه نیست که این البته بدلیل تاثیری است که تحولات جامعه و جنبش مردم روی آن گذاشته است. به این منتقدین ما می‌توانیم حوادث دیگری را هم یادآور شویم تا فکر نکنند تاریخ فراموش شده است. من همین چند شب پیش یک فیلمی از زندگی فروغ را می‌دیدم که اتفاقاً فکر می‌کنم در امریکا هم تکثیر و یا تکه هائی به آن اضافه شده باشد. در این فیلم که در بخش مربوط به حضور فروغ فرخزاد در استودیو فیلمبرداری ابراهیم گلستان خیلی هم جالب و دیدنی است، یک افسر شهربانی دهه ۴۰ خاطره جالبی را تعریف می‌کند که من تا شنیدم به مقایسه آن با ماجرا کشته شدن زهرا کاظمی در بازداشتگاه اوین و در زیر دست دادستان تهران و بازپرس هایش افتادم. این افسر شهربانی که در کتابخانه اش با فیلمبردار مصاحبه می‌کند و نشان می‌دهد اهل مطالعه و تاریخ است تعریف می‌کند که در تظاهرات دانشجویی سال ۴۲ یا ۴۳، پس از اینکه واحدهای ارتش و پلیس به دانشگاه حمله می‌کنند و عده ای را می‌گیرند، در میان آنها فروغ هم بوده که خودش را به مقابل دانشگاه تهران رسانده بوده است. این افسر شهربانی که با پدر فروغ که اتفاقاً او هم نظامی بود و خیلی ها او را می‌شناخته اند وقتی به کلانتری می‌آید فروغ را می‌شناسد. می‌بیند که سرش را کوبیده اند به حوض حیاط کلانتری و او کنار حوض کلانتری مثل نعش روی زمین پهن است. افسر شهربانی می‌گوید که من فوراً او را شناختم و خیلی تلاش کردم تا فروغ را هوش آورده و هر طور شده از کلانتری بیرونش کنم تا صبح همراه زنان دیگر (آن کاره هائی که شب دستگیر شده بودند) به زندان زنان منتقل نشود.

از این آقایان منتقد دو آتسه‌ای که حالا از پشت میکرفن‌های رادیوئی فریاد می‌کشند باید پرسید: فقط مرتضوی سر زهرا کاظمی را در سلول زندان به تخت و یا پله محوطه کوبید؟ این سرود را پیشینیان یاد این آقایان ندادند؟ لاقلاً امروز و به همت جنبش مردم و طرفداران اصلاحات می‌توان گریبان مرتضوی را در مجلس گرفت و از او پرسید چرا زهرا کاظمی را کشتی؟ آیا در مجلس آن سال ها هم کسی جرات کرد بپرسد سر شاعره مملکت را کی و چرا کوبید به کنار حوض سیمانی حیاط کلانتری؟ امروز این مجلس پشت اکبرگنجی ایستاده و خواهان آزادی اوست و کمسیون اصل ۹۰ آن گزارش زندان هاشم آعاجری را تهیه می‌کند و گزارش قتل زهرا کاظمی را از پشت میکرفن می‌خواند، دیروز تاریخی و یا فردای آن شبی که دادگاه گلرخی از تلویزیون پخش شد و مردم شوکه شدند، کسی در مجلس آن زمان پرسید جرم این شاعر چیست و طبق

دانشگاه‌های ایران در اختیار دختران و زنان دانشجویست. آنها هم حتماً از این زاویه به خانم عبادی نگاه می‌کنند و پروژکتورهایشان روی ایشان روشن است. حالا و با این موقعیت و شرایط است که باید دید خانم عبادی چگونه حرکت می‌کند تا در دراز مدت بتواند در جامعه ایران فعالیت کند، نه مقطعی و ضربه‌ای و زودگذر. این آن نکته مهمی است که اغلب چپ‌نماها و کسانی که با احساس‌شان با مسائل ایران روبرو می‌شوند فراموش می‌کنند و یا آن را درک نمی‌کنند.

امروز قدرت جنبش و قدرت طرفداران اصلاحات در تجمع و تمرکز آنها و پشت دادن به یکدیگر است نه در موضع‌گیری علیه هم و رقابت با هم. ارزش سیاسی خانم عبادی در درک همین نکته است. اینکه بلافاصله پس از بازگشت به کشور رفت به درون همان رودخانه‌ای که مجموعه اصلاح‌طلبان و طرفداران تحولات در جمهوری اسلامی در آن شنا می‌کنند. داخل صف آنها شد و آن صف را تقویت کرد و خود هم تقویت شد. آن تعبیری که شما آن را به عنوان خطر استفاده مشارکتی‌ها از خانم عبادی کردید، از نظر ما پاسخش اینست که خدمت شما و شنوندگانتان گفتم. اجازه بدهید که ما زبان سیاسی و ارزیابی‌های خودمان را از تحولات ایران داشته باشیم و تسلیم این نوع ارزیابی‌های ارزان نشویم. این که مشارکتی استفاده کرد و یا خاتمی چه کرد و عبادی چرا دهان خودش را موقع ورود به ایران با پارچه نیست و یا امثال این تعبیر و تفسیرها با نگاه ما نسبت به جامعه ایران و تحولات آن تفاوت دارد و ما این حرف‌ها را جدی نمی‌گیریم و به راه خودمان می‌رویم.

**خدا بخشیمان** - الان یکی از نگرانی‌ها اینست که جناح راست جمهوری اسلامی با آمریکا به سازش و تفاهم دست پیدا کند. حتی تحرکات اخیر محسن رضائی را هم اینگونه می‌بینند. شما این نگرانی را ندارید؟

**راه توده** - ما هم تردید نداریم که بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی روی این برگ بازی می‌کند و این بازی هم مربوط به امروز و دیروز نیست، فقط در مقطعی تشدید شده و حتی جنبه علنی و افشاء شده هم به خودش گرفته است. مثلاً شما حتماً بخاطر دارید که آنها در اوج جنگ با عراق و در حالیکه به مناسبت و بی‌مناسبت پرچم آمریکا را در خیابان‌ها آتش می‌زدند، رفتند با آمریکا و اسرائیل معامله نظامی کردند و مک‌فارلن را آوردند تهران. اتفاقاً این جریان عموماً هم با حزب جمهوریخواه آمریکا در گذشته به تفاهم رسیده و با آنها ارتباط بیشتری داشته، زیرا آنها را بیشتر از جنس خودش می‌داند. این نوع ارتباط‌های زیر زمینی الان در جمهوری اسلامی معمولاً در اختیار کسانی است که ما آنها را روحانیون عراقی و یا دارای عقیده روحانیونی می‌دانیم که معلوم نیست سرشان در گذشته به کجا بند بوده و یا در این ۱۰-۲۰ سال به کجا بند شده است. این روحانیون عراقی با برگ عراق فعلاً سرگرم بازی با آمریکا هستند. اینها در قوه قضائیه حضور دارند، نمایندگی‌های ولی فقیه را قبضه کرده‌اند، در سپاه و ادارات ایدئولوژیک نظامی و امنیتی حضور دارند، سازمان امنیت موازی درست کرده‌اند و آن عده دیگر که بیشتر ایرانی‌اند تا عراقی هم مثل این برادران لاریجانی عقبه‌ای مانند آیت الله جوادی آملی دارند که در جمهوری اسلامی صاحب نفوذ است. اگر از جریانی

کدام قانون با یک کلام حرف در یک میهمانی می‌توان شاعر مملکت را تیرباران کرد؟

ما هم می‌دانیم که دنائت و توحش در زندان‌های جمهوری اسلامی - بویژه در دهه ۶۰- هولناک‌تر از دهه ۴۰ و ۵۰ در زمان شاه بوده و تنها با دهه ۳۰ و بعد از کودتا قابل قیاس است، اما بخاطر داشته باشیم که مقاومت مردم هم به همان میزان که در برابر رژیم شاه در دو دهه ۴۰ و ۵۰ بود قوی‌تر و گسترده‌تر است. ما ستایش خانم عبادی از مجلس و کج اندیشی و بی‌خبری مهاجرت در کوبیدن مجلس ششم را در این چارچوب ارزیابی می‌کنیم. کسانی در این مجلس هستند که با جانشان دارند بازی می‌کنند و ما واقعا و عمیقاً متأسفیم که عده‌ای در مهاجرت نشسته و بر تمام این جانبازی خط بطلان می‌کشند و همسو با قاتلین و آمرین قتل‌های زنجیره‌ای و قتل عام زندانیان سیاسی به روی این مجلس پنجه کشیدند و همچنان می‌کشند. خانم عبادی خیلی غیرسیاسی و ناآشنا با اوضاع ایران می‌بود اگر از این مجلس حمایت نمی‌کرد و دست نمایندگان آن را نمی‌بوسید و حمایت آنها را جلب نمی‌کرد و آن را حامی خود نمی‌ساخت؛ و دیدیم که اینگونه نبود و حتی نیروی مخالف اصلاحات را هم که بند کرده‌اند به حجاب و رو سری ایشان تا اصل ماجرا را که حقوق بشر است زیر روسری و ریش پنهان کنند خلع سلاح کرد. آنها که می‌خواهند برای امثال خانم عبادی تعیین تکلیف کنند، بهتر است به خودشان آمده و بجای صدور فتوا از مهاجرت و معلم شدن برای این و آن، کمی هم به خودشان نگاهی بیازند. عیبی ندارد، اگر از خاتمی و عبادی و دهها و صدها چهره فعال سیاسی داخل کشور هم کمی بیاموزند.

اینها شناخت ایشان از اوضاع ایران و جامعه ایست که امروز بر خلاف لهستان و کشورهای دیگری که شما اسم بردید تک چهره‌ای نیست. از آن مهم‌تر درک عمیق سیاسی خانم عبادی برای حرکت با جنبش و در صف طرفداران اصلاحات چه داخل و چه خارج از حاکمیت است. ایشان خیلی خوب این نکته را متوجه شده که برای مبارزه سیاسی و تلاش در راه حقوق بشر لازم نیست وارد بحث مذهب شود، مانده میلیون‌ها ایرانی دیگر همانقدر که ایمان مذهبی دارد آن را نشان داده است و تظاهر به بیش از آن هم حاضر نیست بکند و مثل خیلی‌های دیگر یکتبش ریش بگذارد و یا چادر چاقچور کند و حزب الهی شود که نان را به نرخ روز بخورد. در عین حال که شرایط بغرنج خود را هم درک می‌کند. بهرحال ایشان یک خانم است در جامعه‌ای که مذهبی است و ضمناً روحانیت شیعه‌ای که مخالف اصلاحات است و زن را انسان درجه دو می‌داند را در برابر خودش دارد و حساسیت‌های آنها را درک می‌کند؛ و یا اطلاعاتی که از حمایت زنان و جوانان دانشگاهی از خودش دارد و می‌داند که می‌تواند در مقاطع مهم‌ترین نقشی به مراتب مهم‌تر از امروز بازی کند و لازم است برای آینده ذخیره شود. نه آنکه بیاید به مهاجرت و به بنده و شما بپیوند و فلج شود. همین موقعیت و مسائل را در ارتباط با نگاه کشورهای تأثیرگذار جهان روی تحولات ایران هم حدس زد. آنها هم به این نکات توجه دارند که جامعه ایران جامعه‌ای جوان و خواهان تحولات است و ۳۶ میلیون آن زیر ۳۰ سال است، زنان در آن خیلی نقش مهمی دارند و ۶۵ درصد

ضد امریکائی می دهند. یگانه راه جلوگیری از این معامله و زدوبند افشاگری و آگاه سازی مردم است. اینها همان ها هستند که در عراق ماجرا آفرینی می کنند و حتی دستشان ممکن است در این انفجارها و حوادث اخیر عراق هم آلوده باشد برای آنکه بتوانند با این برگ، یعنی برگ عراق ابتدا وارد معامله با امریکا شوند و بعد همه امتیازها را بدهند و بمانند. حتی تولید مخفیانه سلاح اتمی اما تحت نظارت دقیق و همه جانبه امریکا برای تحولات آینده منطقه. بنابراین، آن تظاهراتی که با کفن سفید در تهران و قم راه انداختند و از اتم دفاع کردند و علیه امریکا شعار دادند، در عمل **سیاستی امریکائی بود اما با کفن امریکائی!** آنها یک عده ای را هم جلو می اندازند که اصلا نمی دانند اتم چی هست؟ خوردنی است یا پوشیدنی. نکته جالبی را یکی از نمایندگان مجلس اخیرا گفته است. این نماینده که فکر می کنم خودش استاد فیزیک است گفته: نمی خواهند بگذارند من که استاد فیزیک اتمی هستم صحبت کنم، اما در عوض فلان ملای ده و پیش نماز فلان مسجد می رود بالای منبر و در باره اتم و فوائد آن سخنرانی می کند!

به همین دلیل است که من توصیه می کنم، همیشه نرویم دنبال اینکه محسن رضائی در یونان چه کرد و یا رفسنجانی کدام زیگنال را در نماز جمعه تهران داد و یا نماینده اش یواشگی در فرانسه و یا بلژیک با امریکائی ها مذاکره کرد، اینها مهم هست و باید هم افشاء شود، اما ماجراهای دیگری نظیر آنچه که برایتان گفتم هم مطرح است و اتفاقا خیلی هم مهم است.

## حکومت سپاهی و عواقب آن

**خدابخشیان** - آیا ورود نظامی ها در عرصه انتخابات آینده و حتی حضورشان در کنار جریانی که شما از آن یاد کردید همین هدف را دنبال می کند؟ این پدیده، مجلس نظامی را چگونه باید دید؟

**راه توده** - واقعیت اینست که از بعد از جنگ و تصفیه هائی که در سطوح مختلف فرماندهی آن صورت گرفت و عمدتا آن فرماندهانی که با رهبر نزدیکی بیشتری داشتند بالا کشیده شدند، این فرماندهان بسیار فعال در عرصه سیاسی کشور عمل کرده اند، تا فعالیت نظامی در دوران جنگ. نه فقط سیاسی، بلکه در عرصه اقتصادی هم آنها بسیار فعال بوده اند که هنوز کسی از جزئیات آن باخبر نیست، فقط همین اشاراتی که تاکنون به اسکله های اختصاصی شده فکر می کنم باندازه کافی گویای این فعالیت ها باشد. عده ای از فرماندهان جنگ حتی زندانی طولانی مدت شدند، عده ای هم مثل غلامرضانقادی و دیگران تا بالاترین سطوح نظامی برکشیده شدند، زیرا با باندهای مافیائی قدرت همسو شدند.

در تمام طول این شش سال گذشته هم این دسته از فرماندهان سپاه علیه اصلاحات همه نوع عمل کردند. نامه سرگشاده علیه خاتمی نوشتند، بازداشتگاه اختصاصی راه انداختند و اصلاح طلبان را برای اعتراف گیری به این بازداشتگاه ها بردند، در پادگان های مختلف و حتی جلسات سخنرانی روحانیون قم و بسیج و هر کجا که توانستند حضور یافتند و علیه اصلاحات سخنرانی کردند که شاید معروف ترین این سخنرانی ها همان سخنرانی فرمانده کل سپاه پاسداران "رحیم صفوی" باشد که در قم و در سمینار فرماندهان نیروی دریائی درباره روزنامه های جدید و اصلاح طلب ها گفت: "ما فرصت دادیم تا مارها سرشان را درآورند تا ما با سنگ آن را بکوبیم" و دیدیم که بعدها این مارها که همان عزت الله سبحانی

برای معامله و زدوبند با امریکا باید ترسید این دو گروه اند، زیرا آنها حتی می توانند بر سر تمامیت ارضی ایران هم معامله کنند و یا جنگ داخلی را در ایران راه بیندازند. از نظر ما سیاستی که در این ۶ سال در ایران پیش برده شد و عموما هم رهبری آن در قوه قضائیه و سازمان امنیت موزی و بیت رهبری بود، این ریشه خطرناک را دارد. ما هم از ارتباط های اینها می ترسیم و به همین دلیل موافق مناسبات شفاف و علنی با امریکا هستیم.

**بینبید!** سیاست یک امر چند پهلو و چند چهره ایست که باید به این چهره ها و نمودهای آن توجه کرد. مثلا در همین ماجرای پروتکل اتمی، یکبارہ جناح راست اولترا ملی شد و حتی دفاع از تولید سلاح اتمی در ایران. شما دیدید که تظاهرات خیابانی هم برای این کار راه انداختند. دو هدف پشت این ماجرا بود، یکی اینکه عملا افکار عمومی جهان را برانگیختند که ایران یا سلاح اتمی دارد و یا در تدارک آنست و این سلاح هم می خواهد بدست همین افراد غیر قابل کنترل بیفتد. مثل همین شریعتمداری کیهان که ما او را فقط بعنوان چهره مشهور این جریان نام می بریم والا می توانستیم از برخی رهبران مؤلفه اسلامی و یا برخی روحانیون هم اسم ببریم.

دوم اینکه، اتفاقا این طیف خوب می دانستند و هنوز هم خوب می دانند که امریکا هیچ مخالفتی با استقرار سلاح اتمی در ایران ندارد و حتی ممکن آن را تشویق و کمک هم بکند، اما به این شرط که این سلاح در خدمت سیاست های امریکا و تحت کنترل امریکا باشد. مثلا علیه تحولات آینده روسیه و یا هند و یا حتی دورتر باشد. اینها می خواستند و هنوز هم می خواهند بر سر داشتن سلاح اتمی با امریکا وارد مذاکره و معامله شوند و با این برگ با امریکا معامله کنند. در اینصورت حاضرند بزرگترین تعهدها را هم بدهند به امریکا و هر نوع همکاری و نظارت امریکا را هم قبول کنند، فقط به این شرط که امریکا از حاکمیت مطلق آنها در ایران حمایت و پشتیبانی کند. اینها خوب می دانند که امریکا ممکن است برای رقابت با اروپا هم که شده با اینها راه بیاید. اینها قطعا به امریکا گفته اند و پشت درهای بسته و هنگام معامله مستقیم بیشتر و دقیق تر هم خواهند گفت که **مشکل ما و شما که امریکا باشید، مردماند که سیاسی اند، نسل اول انقلاب است که حالا در جبهه اصلاحات قرار گرفته، مشکل آزادی هاست که هر خبری از معامله ما بدست بیاورند، منتشر می شود. شما با ما راه بیانید، ما همه نوع در خدمت شما خواهیم بود، هم داخل را تصفیه می کنیم و دفتر اصلاحات را می بیندیم و اسم انقلاب را کم کم از دفتر افکار عمومی حذف می کنیم، هر چه از آیت الله خمینی مانده بایگانی می کنیم، اصلا ما روحانیون مقلد ایشان نیستیم که سنگ او را به سینه بزنیم.** مشکل با حمایت شما از ما و بستن دفتر اصلاحات حل می شود، سلاح اتمی هم در خدمت شما خواهد بود و چه از این بهتر که با پول نفت این سلاح به سود سیاست شما تهیه شود. لوله های نفت را هم بفرومائید از ایران امنی که ما درست خواهیم کرد عبور بدهید.

اینکه امریکا با اینها به تفاهم خواهد رسید یا نه؟ بستگی به هوشیاری مردم در داخل کشور و در درجه اول نگاه داشتن ارگان هائی مثل مجلس و دفاع از آزادی مطبوعات دارد و به همین دلیل هم آنها می کوشند هم مجلس را قبضه کنند و هم مطبوعات را کنترل. آن ها که در این دو جهت عمل می کنند، همان ها هستند که کفن امریکائی می پوشند اما شعار

۳- علاوه بر اینکه سابقه نظامی دارند، هر چند نفرشان وابسته به یکی از تشکل های پیدا و پنهان رهبران مافیای قدرت اند. مثل عده ای بنام فدائی اسلام، عده ای عضویت در رهبری مؤتلفه اسلامی، عده ای وابسته به تشکل مدرسه حقانی، عده ای وابسته به حزب الله آیت الله جنتی، عده ای انشعابی راست سازمان مجاهدین انقلاب و تشکل هایی از همین نوع هستند. اغلب آنها آلودگی های امنیتی و پرونده ترور و قتل هم دارند. مثلا در ترورها و انفجارهای خارج کشور نقش داشته اند و یا در داخل کشور در قتل و اعدام زندانیان عام اجرائی بوده اند و یا طرح های مختلف ترور و انفجار را در داخل کشور اجرا کرده اند. بهترین نمونه ما در این مورد شهردار تهران است که در ماجرای قتل دکتر سامی نقش داشته و یا "اقاحمدی" در سیمای جمهوری اسلامی که طراح حکم اعدام هاشم آغاچری است و یا دیگرانی که در قتل های زنجیره ای مجری بوده اند.

به این ترتیب مهم ترین خطری که درباره ورود این فرماندهان به مجلس وجود دارد، نه نظامی بودن آنها در گذشته و یا حضورشان در جبهه های جنگ، بلکه تقکر آنها و وابستگی های حزبی و سازمانی آنها و سوابقی است که در ارتباط با حوادث خونین داخل و خارج از کشور داشته و دارند. اما، این هنوز نوک کوه یخ است، خود کوه یخ هنوز زیر آب است.

بزرگترین دشواری و خطر بعد از شکل گیری مجلس هفتم با این ترکیب پیش خواهد آمد. ابتدا باید بدانیم که با آوردن مجلس از چنگ اصلاح طلب ها و حضور نظامی ها در لباس شخصی در مجلس مشکل مردم با حاکمیت حل نمی شود. یعنی خواست های جنبش عمومی مردم ایران همچنان در خیابان ها باقی است و بر سر هر حادثه ای، مانند همین شش سالی که شاهدش بودیم یک تنش و کشاکش جدید در جامعه بوجود خواهد آمد. همانگونه که مجلس ششم متأثر از حوادث بیرون از مجلس بود، مجلس هفتم هم اجبارا متأثر از حوادث بیرون مجلس خواهد شد. شما دیدید که با حمله به کوی، با دستگیری ملی مذهبی ها، با طرح مسئله اتمی و یا تظاهرات فرهنگیان و تحصن کارگران، با زمزمه پولی شدن دانشگاه ها و خلاصه هر رویدادی که جامعه را با تنش روبرو ساختن مجلس ششم به نوعی با این حوادث درگیر شد. از آنجا که همه آن تضادهایی که باعث این تنش ها و رویدادها شد همچنان در کشور به قوت خود باقی است و قطعا به اشکال مختلف روی داده و حتی تکرار خواهد شد، مجلس آینده نیز درگیر این مسائل خواهد شد. خطر درست از اینجا ناشی می شود. از اینجا که درگیری جناح های مجلس با این رویدادها دیگر مثل مجلس ششم صرفا سیاسی نخواهد بود. فراکسیون های داخل مجلس می تواند ائتلافی از همین گرایش های سیاسی فرماندهان نظامی و وابستگی های آنها به تشکل های خارج از مجلس باشد و ما می دانیم که هر ائتلافی شکننده است و می تواند به جدائی ها و یا پیوندهای جدید بیانجامد. در این صورت؛ مثلا بر سر امضای پروتکل اتمی ممکن است فرماندهانی که در مجلس هستند هر کدام سلیقه و یا نظر خودشان را داشته باشند و یا بر دو نماینده از دو جریان در یک شهرستان با هم اختلاف نظر پیدا کنند. از آنجا که هر کدام از این فرماندهان عقبه هایی در واحدهای نظامی و ارگان های مختلف نظامی و انتظامی و امنیتی دارند، عملا یارگیری های که خارج از مجلس و در حمایت از فلان نماینده مجلس وجود دارد، یارگیری های نظامی

و دکتر پیمان و عباس عبدی و اکبرگنجی بودند چه سرنوشتی زیردست این فرماندهان پیدا کردند. سرنوشتی درحد انتقال از نسل اول و معتقد به آرمان های اولیه انقلاب. سرنوشت تعدادی از فرماندهان سپاه که مقلدین آیت الله منتظری بودند هم کمتر از این نیست و اخیرا یکی از آنها را که فکر می کنم "داوود کریمی" نام دارد و سالها در زندان سپاه بوده در بیمارستان بستری کردند. این بیچاره هنوز و علیرغم بلاهاتی که برسرش آوردند از انقلاب و آرمان های مذهبی و سیاسی و اقتصادی آن روی تخت بیمارستان دفاع می کرد. این مارها به زغم آقایان فرماندهانی که آلوده به تجارت و ثروت اندوزی شده اند، امثال هاشم آغاچری معلول یک پا از دست داده جنگ با عراق بود که دیدیم چه بلایی برسرش آوردند. ما در این باره بسیار می توانیم صحبت کنیم، اما از آنجا که سؤال شما به انتخابات آینده مجلس بر می گردد، مسئله را در همین سؤال محدود مطرح می کنیم.

بنابراین، حضور سیاسی تعدادی از فرماندهان سپاه در عرصه سیاسی نکته تازه ای نیست، نکته تازه اینست که آن قدرتی که با این فرماندهان و بویژه با امثال غلامرضا نقدی شکنجه گر کرباسچی شهردار تهران و یا فرهاد نظری فرمانده حمله به خوابگاه دانشجویان رابطه تنگاتنگ دارد، می کوشد با فرستادن آنها به مجلس، عملا آنها را بر سرنوشت قوه مقننه کشور هم مسلط سازد. در واقع اگر چنین شود، مافیای قدرت پس از ۶ سال خیزهای کودتایی، سرانجام دست به طرح جدیدی **کودتای پارلمانی** خواهد زد. آنها نظامی های مدافع و همسو با خود را به درون مجلس می خواهند بفرستند و امیدشان هم اینست که چون مردم زیاد این چهره ها را نمی شناسند، در لباس شخصی و غیر نظامی در شهرهای محل تولد و یا محل مأموریت خود کاندیدای نمایندگی مجلس شوند. در اینجا کوشش می شود رای ثابت و سازمان یافته جناح راست یکپارچه پشت قباله این فرماندهان شود و از طرف دیگر می کوشند مردم را هم بی خبرنگهدارند و هم منفعل و خانه نشین، تا این فرماندهان بتوانند با همان مقدار آرای جناح راست و مقداری هم رای بی خبری مردم و در پناه انفعال اکثریت مردم وارد مجلس شوند.

در اینصورت، آنها در حالیکه در تلویزیون جمهوری اسلامی حضور فعال دارند (در حد قائم مقام کنونی سیمای جمهوری اسلامی "اقاحمدی" و یا سردبیری روزنامه جام جم و یا معاون پارلمانی سیمای جمهوری اسلامی سردار "ضرغامی" و چهره های دیگری که ما هنوز نمی شناسیم؛ و یا در قوه قضائیه بعنوان ضابط و بازپرس حضور دارند، در دولت تحت عنوان وزارت دفاع حضور دارند، در پارلمان هم حضور یافته و این دفتر را کامل کنند.

اینکه فرماندهانی از سپاه بیرون بیایند و فعالیت آزاد سیاسی کنند و عضو پارلمان شوند و یا در وسائل ارتباط جمعی کارکنند (مثل همین حالا که در تلویزیون، روزنامه رسالت و کیهان حضور دارند) هیچ ایرادی ندارد؛ اما مسئله و مشکل در جای دیگری است:

۱- این فرماندهان اغلب بدلیل فرمانبرداری از جناح راست و ثابت شدن حرف شنوی آنها برای سرکوب مردم و مقابله ۶ ساله اخیرشان با اصلاحات به صحنه فرستاده شده اند.

۲- وابستگی به مافیای قدرت و ثروت دارند و برای دفاع از ثروت و مکننت خودشان به سبک ارتش پاکستان می خواهند به مجلس بروند.



خواهد شد، مثل حالا که یارگیری های سیاسی می شود، آن موقع یار گیری و موضع گیری نظامی خواهد شد.

بنظر ما هسته های جنگ داخلی، برخوردهای سخت نظامی، کودتا علیه هم در شهرها و استان های کشور و حتی حکومت های خودمختار از همینجا شکل می گیرد. مثل برخورد میان استاندار و فرماندار یک شهر و یا شهرستان با نماینده نظامی آن شهر و شهرستان در مجلس، برخورد با سخنرانی او در مجلس و یا هر حادثه ای دیگر، می تواند به کشاکش های نظامی منجر شود. سابقه نفوذ فرماندهان جنگی و باصطلاح جهادی افغانستان را شما در این ۲۵ سال مرور کنید، تا بیشتر متوجه شوید من چه می گویم.

به این ترتیب، کسانی که خواب بردن فرماندهان نظامی به مجلس را دارند، که بنظر ما رهبر در این زمینه بسیار فعال است و نقش اصلی را ایفاء می کند، عملاً مملکت را به سمت یک جنگ داخلی و کودتاهای نظامی می کشانند. حتی خود رهبر هم در این ماجراها نمی تواند مصون بماند. او الان با توجه به شناختی که از این فرماندهان در طول جنگ و سالهای تصفیه نظامی ها و سپاهی ها پس از درگذشت آیت الله خمینی دارد، چنین نقشه ای را کشیده که مثلاً فراکسیون نظامی خود را در مجلس بوجود آورد و بقول خودش مقتدرتر حکومت کند و تشکل سیاسی- نظامی و فراکسیون خودش را در مجلس داشته باشد. اینها خام خیالی و رویاپروری است. مقتدرترین حکام هم زیر چرخ واقعیات اجتماعی له شده و باز هم خواهند شد. خطر اینست که این اقتدار و له شدن به قیمت از دست رفتن کشور و یا تحمیل یک فاجعه دیگر مانند جنگ عراق به کشور تمام شود. این بازی آزمایشگاهی در این ۲۵ سال ضربات بنیانکنی به مملکت وارد آورده است. از فتوای حرام بودن ماهی بدون فلس در اول انقلاب توسط آیت الله خمینی شما بگیرید و ببینید جلو تا برسید به فتوای شطرنج و یا حرام اعلام کردن سقط جنین و تشویق زایمان و افزودن به لشکر اسلام، فتوای اعدام سلمان رشدی و طرح صیغه و انواع طرح های دیگر که بصورت آزمایشی در جامعه اجرا کردند و بعدا خودشان هم در آن درماندند.

طرح حکومت مقتدر و مجلس نظامی و مقتدر هم چیزی است شبیه همان طرح های آزمایشی قبلی است. طرحهایی که سابقه جهانی و تاریخی دارد، منتهی نمی خواهند از تجربه دیگران بیاموزند. همین حکومت پول پوت و ینگ ساری در کامبوج آنقدر قدیمی نیست که از حافظه ها پاک شده باشد. آنها هم اشکال تخیلی حکومت و تغییر جامعه را آزمایش کردند و دیدیم برسر کامبوج چه آمد و بر خودشان چه رفت.

ما امیدوارم و بیش از امیدواری باید بکوشیم با گشودن این مباحث در جامعه و از طریق وسائل ارتباط جمعی که در اختیار داریم و دارید، مردم را پیش از آنکه منفعل و خانه نشین کنیم، آگاه کرده و برای مقابله به صحنه بکشیم. این آن سیاست ملی و درست است، نه امید ساقط ساختن حکومت از مشروعیت از حالا به استقبال تحریم انتخابات برویم و فکر کنیم امریکا و جهان بعد از این تحریم خواهند آمد و حکومت را بر خواهند داشت و ما را جانشین آن خواهند کرد. به قدرت حضور مردم در صحنه سیاسی کشور باید اندیشید نه به قدرت خارجی برای ایجاد تحولات در ایران. اگر غرق این نوع رویاها شویم، یکباره، زمانی به خود خواهیم آمد که آنها بر سر تاراج کشور با هم به تفاهم رسیده اند و کلاه همه میهن دوستان واقعی ایران پس معرکه مانده است.